



درس تفسیر سوره مبارکه ملک جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ (۲) الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۴) وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۵)﴾

سوره مبارکه «مُلک» که محتوای آن، اصول دین است و در مکه نازل شد، با تبارک شروع شد. ذات اقدس الهی که اسمای حُسنا دارد با اسما جهان اداره می‌شود. از آن جهت که «هو الظاهر» است مُلک به دست اوست و از آن جهت که «هو الباطن» است، ملکوت اشیا به دست اوست. ملکوت آن صبغه باطنی اشیا است؛ لذا در سوره «تبارک» سخن از برکت است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾، در بخش پایانی سوره «یس» سخن از ملکوت است آن‌جا جای تبارک نیست آن‌جا جای سبحان است: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱. باطن هر کسی به دست اوست: ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ﴾ که اینجا جای سبحان است. ظاهر هر کسی به دست اوست اینجا جای برکت است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾. خدایی که منشأ برکت است مُلک در اختیار اوست، خدایی که به باطن و غیب

آگاه است ملکوت به دست اوست. او چون ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾^۱ است، ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِرْهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾، چون عالم به شهادت است: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾، ﴿تَبَارَكَ الَّذِي يَدِرْهُ الْمُلْكُ﴾. پس بین صدر سوره «مُلک» با ذیل سوره «یس» تقسیم ظاهر و باطن است، یک؛ تقسیم مُلک و ملکوت است، دو؛ جامع اینها ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است.

مطلب بعدی آن است که جناب فخر رازی گفته که ذات اقدس الهی شیء است. در اینکه شیء است سؤال کردند: «قل الله اكبر شيءٍ شهادة» پس شیء بر خدا صادق است. اگر خدا ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است باید بر خودش قادر باشد. حیف فخر رازی که خود را به همین امور هم مبتلا کرده است؛ وگرنه عالمی است، محقق است، تفسیرش تفسیر علمی است؛ اما از این حرف‌های اباطیل در تفسیرش هم کم نیست. آن‌گاه سؤال کرده که اگر خدا ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ است باید بر خودش قادر باشد. او توجه نکرده که در درون مقدور احتیاج اخذ شده است؛ یعنی «الله قادرٌ على كلِّ شيءٍ محتاج» مقدور آن است که محتاج باشد. کسی که غنی محض است محتاج نیست، «بِالتَّخَصُّصِ» خارج است نه «بِالتَّخْصِصِ» که ایشان بگویند که خیلی از عمومات اند که تخصیص خوردند این هم از همان عمومات است. این اصلاً منصرف از ذات اقدس الهی است، برای اینکه مقدور، شیء محتاج است شیء غنی که مقدور کسی نیست. غرض این است که این گونه از حرف‌ها هم در تفسیر ایشان هست، ﴿تَبَارَكَ الَّذِي يَدِرْهُ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

یک سؤال مربوط به سوره مبارکه «تحریم» بود در آن‌جا سؤال شده که اینکه إمرئه فرعون گفت: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾^۲، این آیا مشمول آیه بخش پایانی سوره «فجر» است یا نه؟ که ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ *

۱. سوره انعام، آیه ۷۳.

۲. سوره تحریم، آیه ۱۱.

ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلْ فِي عِبَادِي * وَادْخُلْ جَنَّاتٍ ۱ مستحضرید «عند الله» درجات فراوانی دارد تا برسد به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾ ۲ مراحل بی شماری دارد. آنچه در بخش پایانی سوره مبارکه «قمر» هست این است که ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ ۳ اما متّقین درجاتی دارند، مراتبی دارند، عند خدا مراتبی دارد، تا برسد به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ ۴ همه کسانی که «عند الله» هستند که دارای نفس مطمئنّه نیستند. بر فرض هم نفس مطمئنّه باشند هنوز در راه هستند، برای اینکه ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾، یک: ﴿ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً﴾، دو: ﴿مَرْضِيَّةً﴾، سه؛ کسی که راضی به قضای الهی است، یک؛ تمام شئونش مرضی خداست، دو؛ بین راضی و مرضی جمع سالم کرده مطمئن شده، سه؛ اگر «المطمئنة، الرّاضية، المرضية» هست تازه در راه است، در راه است یعنی در راه است! چون اگر به مقصد رسیده باشد که نمی فرماید بیا! منتها افراد دیگر باید بروند، این یک جان کندن می خواهد، اینها را می برند. فرمود: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾، برگرد بیا! این ﴿ارْجِعْ﴾ فرمان رجوع است که خود ذات اقدس الهی که «بیده الملکوت» است می برد. از آن به بعد این با چه وسیله ای می خواهد برود؟ وقتی انسان به نفس مطمئنّه رسید دیگر بخواد با تجدید ایمان، ایمانش کامل بشود، چون «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ» ۵ بعد کاری انجام نمی دهد. با چه چیزی می خواهد رجوع کند؟ از آن به بعد می برند، نه می رود. تا زنده است می رود؛ البته با فیض الهی. اما بعد از مرگ اگر لایق باشد می برند، نه می رود. چه کار می خواهد بکند؟ عمل صالح بجا بیاورد نماز شب بخواند، جهاد بکند چه کار می تواند بکند؟ شریعت در دنیاست، بعد از مرگ که دیگر خبری نیست که کسی کاری انجام بدهد فیضی ببرد. هر کس هر چه دارد به همراه خود می برد و

۱. سوره فجر، آیات ۲۷-۳۱.

۲. سوره نجم، آیات ۸ و ۹.

۳. سوره قمر، آیه ۵۵.

۴. سوره نجم، آیه ۸.

۵. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۰۵.

لا غیر! البته اگر سنت حسنه‌ای داشته باشد، تا آن سنت حسنه هست و دیگران عمل می‌کنند، ثوابش هم به او می‌رسد، آن هم محصول کار اوست.

غرض این است که اگر کسی این عناصر سه‌گانه را داشت: «المطمئنة، الراضية، المرضية» هنوز در راه است. اگر به مقصد رسیده بود که سخن از رجوع نبود. به این افراد خیلی شاخص، می‌گویند حالا مجاز هستید ما شما را می‌بریم. غرض این است که اگر کسی گفت: ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾، نه معنای آن این است که به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ رسیده است.

اما جریان رزق که گفته شد رزق صفت فعل است «قد یرزق و لا یرزق»، این معنایش این نیست که رزق ظاهری که به وسیله او حیات تأمین است این را «قد یرزق و لا یرزق»، این چنین نیست. این ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۱ در آیه شش سوره «هود» فرمود هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه نزد من پرونده دارد، عائله من است، من حتماً روزی او را می‌دهم؛ اما روزی تنها خوردن نیست؛ علم روزی است، شفا روزی است، رشد روزی است، کمالات روزی است، صدها کمال روزی است، گاهی خدا می‌دهد گاهی خدا نمی‌دهد. اینکه خدا رازق مطلق است «قد یرزق قد لا یرزق»، آن هم تا این شخص زنده است روزی می‌دهد؛ اما بعد از مرگ دیگر رزقی در کار نیست؛ اما علم قبل از مرگ هست، قدرت قبل از مرگ و بعد از مرگ این شخص هست و مانند آن. بنابراین رزق صفت فعل است، چون سلب‌پذیر است، ولی علم و قدرت صفت ذات‌اند و سلب‌پذیر نیستند، و ﴿هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۸.

مسئله ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ در این سوره مبارکه «ملک»، برهانی را به عنوان برهان امتناع توارد علّتین مطرح می‌کنند. این هم از آن کارهای غیر لازم جناب فخر رازی است،^۱ ده‌ها بار کلمه قدرت الهی در سور قبلی گذشت، حالا اینجا جایش نبود. یک برهان است به عنوان برهان تمناع که آن در سوره مبارکه «انبیاء» است و یک مقدمه‌اش آن جاست یک مقدمه‌اش هم اینجاست و آن برهان تمناع این است که هرگز جهان دو خدا نخواهد داشت: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۲ که بحث مبسوطش در آن سوره گذشت. ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾، «لكن التالى باطل»، برای همین سوره مبارکه «ملک» که دارد: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾، «فالمقدم مثله» که یک قیاس استثنایی است که یک مقدمه شرطی دارد، یک مقدمه حملی است؛ آن مقدم حملی در اینجا استثنا شده، مقدمه شرطی هم آن جا حلّ می‌شود و هیچ ارتباطی بین آیه سوره مبارکه سوره «انبیاء» که مربوط به برهان تمناع است با برهان توارد علّتین ندارد اما برهان توارد علّتین این است که آیا یک شیء، یک معلول می‌تواند دو تا علّت داشته باشد یا نه؟ این را ایشان از این ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ می‌خواهد استفاده کند که یک معلول نمی‌تواند دو تا علّت داشته باشد؛ البته برهان حق است؛ یعنی ممکن نیست که یک معلول دو تا علّت داشته باشد؛ اما از این ﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ بخواهیم استفاده کنیم سخت است و اگر هم باشد ده‌ها بار این ﴿وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ نقل شده، حالا بخش‌های پایانی قرآن که این را مطرح نمی‌کنند. برهان توارد علّتین این است که یک معلول دو تا علّت مستقل داشته باشد؛ مثلاً «الف» دو تا علّت مستقل داشته باشد: یکی «باء» یکی «جیم». چنین چیزی مستحیل است، چرا؟ برای اینکه این معلول در عین احتیاج به هر کدام از این دو، از هر کدام از این دو بی‌نیاز است. جمع بین حاجت و عدم حاجت جمع نقیضین است و این محال است.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۷۷.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

بیان مطلب این است که این معلول اگر دو تا علت دارد؛ هم به این علت اولی محتاج است، هم به آن علت دومی، چون معلول آنهاست، پس به کلّ واحد محتاج است و از کلّ واحد بی نیاز است، از این اوّلی بی نیاز است، چون دومی نیازش را حلّ می کند. از دومی بی نیاز است چون اوّلی نیازش را حلّ می کند. جمع بین حاجت و عدم حاجت جمع نقیضین است و این کار مستحیل است؛ لذا ممکن نیست که یک معلول دو تا علت مستقل داشته باشد. دو تا «جزء العلة» ممکن است که هر دو تا جزء باهم یک علت مستقل تشکیل بدهند.

غرض این است که این یک مسئله کلامی تامّی است، تحمیل آن بر اینجا یک تحمیل زائدی است، یک؛ و اگر هم این آیه ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ چنین ظرفیتی داشته باشد، قبلاً هم گذشته بود چرا آن جا بازگو نکردید، دو. پس ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، آن وقت خدایی که موت و حیات را آفرید تا شما را بیازماید. این حرفی که آیا افعال خدا معلّل بالاغراض است یا نه؟ خلطی است که اینجا بین فعل و فاعل کردند. می گویند اشاعره این طور فکر می کنند که خدا فعلش معلّل بالاغراض نیست. خدا غرض و هدف ندارد، چون غنی محض است. این درست است؛ اما معنایش این نیست که فعلش هدف ندارد.

«هاهنا امور ثلاثة»: اوّل اینکه خدا حکیم است. دوم اینکه خدا غنی است. سوم اینکه کار خدا با حکمت و منفعت و صلاح و فلاح همراه است. چون خدا حکیم است، کارش لغو نیست، چیزی را خلق می کند بی هدف، بی فایده، این طور نیست. هر چیزی فایده ای باید داشته باشد، چیز بی فایده فرض ندارد، چون او حکیم است. دوم اینکه این فایده به خود آن شیء برمی گردد؛ یعنی آن شیء اگر بخواهد به کمال برسد باید این فایده منظورش باشد. سوم این است که به هیچ وجه این فایده به فاعل بر نمی گردد. در ذیل آیه ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

این عناصر سه‌گانه بررسی شد. چون او حکیم است انسان را هدفمند خلق کرد. چون غنی است این هدف به او برمی‌گردد و چون این شیء با هدف خلق شده است، پس هدف به خود او برمی‌گردد. این ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُون﴾، این ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون﴾، وقتی به یک ادیب و نحوی بدهید می‌گوید این «لام» لام غایت است حرف جر هست تا متعلق باشد به ﴿خَلَقْتُ﴾. اما وقتی به حکیم بدهید می‌گوید: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون﴾؛ یعنی آن جن و انس به این مقصد برسند، نه من معبود بشوم، بلکه آنها عابد بشوند. چه آنها عابد بشوند چه نشوند، برای خدا که غنی محض است بی تفاوت است. در سوره «ابراهیم» گذشت که اگر همه مردم کافر بشوند، برای خدا بی تفاوت است،^۱ چون او از عبادت که طرفی نمی‌بندد. انسان را برای اینکه خودش معبود بشود خلق نکرد؛ انسان را برای اینکه انسان عابد بشود خلق کرده است.

پس این «لام» به «يعبدون» برمی‌گردد، نه مفعول واسطه باشد برای «تاء» ﴿خَلَقْتُ﴾ که من طرفی بیندم و من استفاده بکنم. صریحاً در سوره مبارکه «ابراهیم» از زبان موسای کلیم فرمود اگر همه مردم کافر بشوند برای خدا یکسان است. همه مردم هم عابد بشوند برای خدا یکسان است.

بنابراین چون حکیم است کارش هدفمند است، چون غنی است آن هدف به فعل برمی‌گردد، نه به فاعل. بنابراین نمی‌شود گفت که ﴿لِيَبْلُوكُمْ﴾، این «لام» برای غرض نیست برای امتحان نیست، برای فایده نیست، چون او غنی است و افعال خدا معلل نیست، چرا افعال خدا معلل است؛ منتها علت غایی به فعل برمی‌گردد نه به فاعل. «لأنه غنی» هدف به او برمی‌گردد، «لأنه حکیم» هدف به فعل برمی‌گردد. ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ هم سه چهار وجه بود که گذشت.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۸: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تُكْفِرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾.

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾، این «طباق» اگر به معنای اعم از احاطه باشد، با آن ترسیمی که اقدمین داشتند که مثلاً مداراتی بود «بعضها محیط ببعض» قابل انطباق بود و اگر به معنای عمودی باشد با این احاطه‌هایی که گفتند بعضی‌ها محیط به بعضی است با آن خیلی هماهنگ نیست.

﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾، تفاوت هم بیان شد که فوقی در کار نیست، شکافی در کار نیست. از این شکاف گاهی به فوت یاد می‌شود گاهی به فطور یاد می‌شود، گاهی به فروج یاد می‌شود. در سوره مبارکه «قاف» آن‌جا فرمود فروج، فرجه یعنی شکافی در کار نیست؛ آیه شش سوره مبارکه «قاف» که قبلاً گذشت این بود: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ فرجه و شکاف و جاخالی در آن نیست هر چیزی سر جای خودش است. دیگران در حکمت متعالیه وقتی می‌خواهند مثال بزنند می‌گویند عالم مثل همان حلقات ریاضی است که بحث آن گذشت؛^۱ یعنی شما هیچ چیزی را از جای خود نمی‌توانید بردارید و این نظم محفوظ باشد؛ یعنی اگر بین هفت و نه، عدد هشت را بردارید در دستتان می‌ماند. این است که می‌گویند اگر کسی خلاف کرده اختلاس کرده رسوا می‌شود، مثل اینکه عدد هشت را بین هفت و نه برداری، این را کجا می‌خواهد بگذارد؟ هر جا بگذارد رسوا می‌شود. هیچ جا هم قبول نمی‌کنند. این جایش فقط همین جاست؛ یعنی حلال جایش حلال است، اگر از جایش کنده بشود باعث خزی و رسوایی است. حالا در کلّ عالم گاهی ممکن است دو سال طول بکشد، گاهی ممکن است ده سال طول بکشد: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۲ وقتی کلّ عالم را شما حساب می‌کنید ده سال و بیست سال و اینها به منزله یک لحظه است ولی «علی‌ای حال» اگر کسی خلاfi از بیت المال بکند چیزی را از حلال را از جای خودش بردارد این خالی است. به هر حال عده‌ای می‌بینند خالی است می‌گردند پیدا

۱. ر. ک: تفسیر صدر المتألهین، ج ۴، ص ۸۴ - ۸۸

۲. سوره فجر، آیه ۱۴.

می‌کنند. ممکن نیست کسی بتواند عدد هشت را بین هفت و نه بردارد و جای دیگر جا بدهد. همه چیز سر جای خودش است. عالم مثل این ریاضی است.

چند تا مثال حکیمانه در این فلسفه حکمت متعالیه هست و آن این است که اینها که برج‌سازی می‌کنند مدام بالا می‌آیند بالا می‌آیند، اینها حیات گیاهی دارند. این آقایان معتقدند؛ یعنی این حکما معتقدند که درخت هرگز ترقی نمی‌کند. این که بالا می‌آید فروع درخت است، دهن درخت، سر درخت، مغز درخت، ریشه درخت، چشم درخت در این لجن است. این که بیرون می‌آید دُم درخت است، اصل درخت در لجن است. بعضی‌ها گیاهی زندگی می‌کنند، در لجن زندگی می‌کنند این فروعشان است که برج بالا آمده است. چند بار به عرض شما رسید این روایات مسکن مرحوم صاحب وسائل را بخوانید. آن جا ائمه (علیهم السلام) فرمودند کسی بیش از اندازه برج‌سازی بکند، یک وقت است که کسی چند طبقه خانه می‌سازد برای تأمین نیاز جامعه، این یک عبادت است؛ اما یک وقت برای اینکه «أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعْيًا»^۱ یعنی به چشم دیگران بیاید، برای این می‌سازد، فرشته‌هایی هستند که می‌گویند: «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ»^۲ این را صاحب وسائل نقل کرده در باب مسکن. این هم کلمات ائمه است که «كَلَامُكُمْ ثَوْرٌ»^۲ اگر کسی جزء «أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ» بود فرشته‌ها هم این حرف را به او می‌زدند که کجا می‌خواهی بیایی؟ این همان حیات گیاهی است؛ یعنی این سرش در لجن است در این پایه‌هاست. این فروعش است که بالا آمده. اگر کسی این طور زندگی بکند او گیاه مترقی است هنوز حیوان نشده است حیوانات عواطفی دارند که اینها این عواطف را هم ندارند. شما الآن شب تشریف می‌برید روزها حالا خیلی ممکن نیست، شب حرکت کنید دوری بزنید این خیابان‌ها این همه ساختمان‌های مرتفع، ثروت مملکت خوابید، همه هم خالی است منتظر گران

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶.

شدن هستند. این که طرز زندگی نشد! اینکه طرز اقتصاد نشد! بعضی‌ها هنوز حیوان نشدند، بعضی‌ها شجری‌اند که فقط برای ﴿أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَعِيًّا﴾ هستند! «اثاث»؛ یعنی اثاث خانه. «اساس» با سین یعنی پایه. اثاث با ثاء مثلث و سه نقطه یعنی فرش و زندگی داخلی. هر دو را قرآن محکوم کرده که فرمود بعضی تلاش می‌کنند که به چشم بیایند چه گونه بگویند قرآن؟ دیگر این کتاب از این شیرین‌تر و محکم‌تر و متقن‌تر که نمی‌تواند بگوید.

از آن طرف روایات هم ما با عقیده به اینها به این ذوات قدسی در زیارت «جامعه» سلام عرض می‌کنیم می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». با تمام وجود می‌گوییم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ». اگر اینها بفهمند که باید بروید در تولید، جامعه راحت می‌شود. در سوره مبارکه «توبه» بود که گذشت، همین سکه‌های دو تُنی کمتر و بیشتر به صورت سکه داغ در می‌آید. درست است که ما آهن در عالم زیاد داریم؛ اما همین سکه‌هایی که این سلطان سکه و دیگری گرفته بازار مسلمین را ملتهب کرده، همین‌ها را داغ می‌کنیم. ﴿يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۱ اینها را ﴿يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾^۲، ما آهن در عالم زیاد داریم، ولی همین سکه‌ها را می‌گیریم داغ می‌کنیم به پیشانی و پهلوی و پشتشان می‌زنیم. چرا این سه جا؟ برای اینکه اول وقتی به اینها نصیحت می‌کنی، چهره‌شان را چروک می‌کنند، عصبانی می‌شوند چروکی در پیشانی پیدا می‌شود ما این پیشانی را داغ می‌کنیم. بعد نیمرخ پهلوی می‌کنند که می‌خواهند از شما فاصله بگیرند. این پهلوی را داغ می‌کنیم. پشت می‌کنند و بی‌اعتنایی می‌کنند و می‌روند، ما هم پشت را داغ می‌کنیم. این «يُحْمَى»؛ یعنی داغ می‌کنیم. «تُكْوَى»؛ یعنی گداختن! این «كِيٌّ» که در بیانات حضرت امیر در نهج هست من ناچارم «فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكِيٌّ»^۳ «كِيٌّ» این مشدد است، «ياء» مشدد است «کوی یکوی» است؛ یعنی داغ کردن. اینکه حافظ دارد: «علاج کِيِّ

۱. سوره توبه، آیه ۳۴.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۱۶۸.

کنمت کآخر الدواء الکی»،^۱ این «کی»؛ نه علاج، کی کنم! علاج کی کنم؛ یعنی داغ می‌کنم. این از همین حدیث نورانی نهج البلاغه گرفته که کی می‌کند. حضرت فرمود من ناچارم شما را را کی کنم: «فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكِيَّ».

این را خود حضرت امیر از کجا گرفته؟ از همین آیه سوره مبارکه «توبه» گرفته است. ﴿فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾، چه طور بگوید قرآن؟! اگر حکما می‌گویند بعضی‌ها حیات گیاهی دارند همین است. فرمود ﴿لِيَلْبِسُوَكُمْ﴾ همین است. ما آسمان را مزین کردیم، زمین را مزین کردیم، هر چه خواستید به شما دادیم، گفتیم بیراهه نروید و راه کسی را هم نبندید، بازار را ملتهب نکنید، جامعه را به فشار نیندازید.

شکافی در عالم نیست. هیچ چیزی نیست؛ لذا اگر کسی - خدای ناکرده - دستش به بیت المال باز شد اگر زود برنگرداند رسوا می‌شود، برای اینکه این حرام هیچ جا جایش نیست مگر همان جای اولی. این حکمای بزرگ این حرف را زدند که جریان عالم مثل حلقات عدد ریاضی است. هر چیزی در سر جای خودش باید باشد که اگر این مال غیر را برداری این در دستتان می‌ماند، هیچ جا قبول نمی‌کنند، چرا این مال به این صورت در می‌آید. چرا همین را داغ می‌کنند؟ برای اینکه حساب و کتابی است.

پس کلمه «فروج»، یک؛ «فطور»، دو؛ «تفاوت»، سه؛ عنوان تفاوت از فوت است، عنوان فطور از شکاف است، عنوان فروج هم فُرجه و شکاف است فرمود هیچ جا جای خالی نیست. اگر کسی بخواهد گوشه‌ای را خالی بکند ما فقط رسوایش می‌کنیم. این آیه شش سوره مبارکه «ق» با این دو تعبیر سوره مبارکه «ملک» که یکی «فطور» است و دیگری «تفاوت» هماهنگ است. بعد عمده این است که فرمود: ﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ﴾ که در بحث دیروز اشاره شد نه «مرّتين»، نه دو بار نگاه بکن. این دو بار یعنی «ما لیس باوّل»، در منطق می‌گویند معقولات

ثانیه منطقی، در فلسفه می‌گویند معقولات ثانیه فلسفی. در عرف ما می‌گوییم دست دوم. دست دوم نه یعنی دست دوم یعنی دست اول نیست، حالا ممکن است دست چهارم و پنجم باشد. این بار دوم یعنی غیر بار اول؛ منتها فرمود «مَرَّتَيْنِ»؛ فرمود ﴿كَرَّتَيْنِ﴾؛ بار اول «كَرَّة» است بار دوم هم «كَرَّة» است؛ یعنی دو تکرار، نه اینکه دومی تکرار اولی باشد. بعد فرمود اگر شما این کار را انجام بدهید، ﴿يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ﴾، «خَاسِي»؛ یعنی دور، «حَسِير»؛ یعنی خسته. به کِلَاب می‌گویند «إِخْسِي»! سگ‌ها را می‌خواهند طرد بکنند بگویند دور باش، می‌گویند: «إِخْسِي»! این کلمه «إِخْسِي» یعنی دور باش! به این جهنمی‌ها که تقاضای مطلبی دارند: «قِيلَ لَهُمُ اخْسَوْا» اینجا «خَاسِي»؛ یعنی دور. هم دور می‌ماند هم خسته، به مقصد نمی‌رسد.

﴿يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾ * وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ﴿﴾ در اول سوره مبارکه «کَهِف» گذشت که هر چه بیرون جان آدمی است، زینت بیرون است. فرمود ما باغ‌ها، بوستان‌ها، چشمه‌ها، مناظر طبیعی فراوان، پارک‌ها اینها هست؛ اما اینها زینت زمین است نه زینت صاحب زمین. اینها «زينة الحياة الدنيا» یا زینت زمین است. اول سوره مبارکه «کَهِف» که بحث آن گذشته بود این بود که ما اینها را به عنوان زینت زمین قرار دادیم تا شما را بیازماییم ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾، نه زینت پدر و مادر هستند. ما اینجا را مزین کردیم هم بر اساس مسائل عاطفی، هم بر اساس مسائل خوردن. هم لذت باصره، هم لذت سامعه، هم لذت شامه. بله اینها زینت حیات دنیاست، زینت شما نیست. آسمان هم بروید شمس و قمر زینت شما نیست؛ این زینت آسمان است.

پس اول اینکه آنچه در زمین است زینت انسان نیست. انسان اگر به آسمان هم برود مریخ هم برود شمس و قمر زینت آسمان است زینت انسان نیست. فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾،^۱ آنکه زینت انسان است آن

چیزی است که در قلبش است. ایمان اوست، کمال اوست، معرفت اوست، انسانیت اوست. این که زینت اوست برای او می ماند. ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ﴾، پس خدا زینت انسان را در درون جان او قرار داد. برای بیرون او هم پارک ها و زیورهایی خلق کرد.

خدا سیدنا الاستاد علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! بسیار بیان لطیفی در *المیزان* دارند.^۱ ایشان درباره اینکه خدا فرمود ما بازیگر نیستیم،^۲ این یک اصل قرآنی است که چند جا هم به این مضمون آمده است. فرمود ما اهل بازی نیستیم. بعد هم فرمود در سوره «حدید» و غیر «حدید»^۳ که ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةُ وَ تَفَاخُرٌ﴾،^۴ اینها بازیچه است. مطلب سوم این است که پس اینها را چه کسی آفرید؟ اگر شما بازیگر نیستید اینها که کار شماست! مرحوم علامه می فرماید باید حسابان جمع باشد، خدا بازیگر نیست، یک؛ بشر عادی کودکانی هستند که در این زمین زندگی می کنند، دو؛ کودک را با اسباب بازی بازی گرفتن حکمت است، این سه؛ پس خدا حکیمانه زینت آفرید، این چهار. این هیأت مدیره مدرسه درس خواندن، تجربه کردن، بزرگانی اند که برای تعلیم کودکان برنامه ریزی می کنند. اینها سه چهار ساعت درس می گذارند یک ساعت بازی. اینها بازیگر هستند یا بچه ها را به بازی گرفتن حکمت است؟ پس هیأت مدیره مدرسه می تواند بگوید ما بازیگر نیستیم. درست هم می گویند؟ اما جوان و نوجوان را به بازی گرفتن حکمت است. این بیان نورانی سیدنا الاستاد است. فرمود آیه سوره «حدید» درست است که دنیا بازیچه است؛ اما همه که سلمان و اباذر نیستند.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸.

۳. سوره محمد، آیه ۳۶.

۴. سوره حدید، آیه ۲۰.

به وجود مبارک امام صادق عرض کردند که بعد از شما امام هفتم کیست؟ فرمود او که اهل بازی نیست: «مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ»؛ او که اهل بازی نیست. طولی نکشید دیدند وجود مبارک امام کاظم یک بچه کوچکی بود بره‌ای هم داشت که برای بازی کردن به او دادند در زمان کودکی، این بچه با این بره بیرون آمد، در حضور همه اینها دارد به این بره می‌گوید: «اسْجُدِي لِرَبِّكَ»، آن وقت امام صادق امام کاظم (سلام الله علیهما) را در بغل گرفت فرمود: «بَابِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ»^۱ این گونه است.

آنها که بالا هستند اهل بازی نیستند، آنها که بازیگرند به هر حال یک آدم عادی‌اند. بچه‌ها را افراد عادی را به بازی گرفتن حکمت است. «فَتَحَصَّلَ» که خدا لایع نیست، یک؛ اسباب بازی را خدا آفرید، دو؛ بچه‌ها را به بازی دادن حکمت است، سه؛ پس «فَهُوَ» حکیم مطلق است، چهار.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»